

فکر نکن تنهایی

الیف شافاک

ترجمه‌ی

صابر حسینی



انیسارات مروارید

فهرست

- درباره‌ی نویسنده ۵
- تبعید داوطلبانه، غربت اجباری ۹
- گوش سپردن به سکوت ۱۳
- برایت قلعه‌هایی از کلمات ساخته‌ام ۱۶
- راز ازدواج‌های ماندگار چیست؟ ۲۰
- آیا مرد و زن نمی‌توانند دوستان خوبی برای هم باشند؟ ۲۴
- پرنده‌هایی که پره‌های خود را می‌کنند ۲۹
- نویسنده‌ها، شاعرها و دردهایی که مضطرب‌شان می‌کند ۳۳
- آرزوی یک عید ۳۶
- استعداد خودآزایی زن‌ها ۴۱
- مردانی که در زندگی‌شان با شیخ همینگوی پرسه می‌زنند ۴۵
- آیا حافظه‌ی قوی، انسان را ناتوان می‌کند؟ ۴۹
- برف ارغوانی ۵۳
- دوست داشتن از دور ۵۷
- معشوقه چند چهره دارد؟ ۶۲
- توریست‌ها، معتادان به کار و سرگردانان دیگر ۶۵
- آیا تنبلی یک حق است؟ ۶۸
- وجود نیستی ۷۳
- رنج‌های یک نسل، در حافظه‌ی نسل بعدی است ۷۷
- قدرت آدم‌های سرسخت ۸۱
- آبی‌ها و سبزها ۸۵
- زشت اما جذاب ۸۹
- دو قصه با موضوع آریزونا ۹۲
- غروب یک روز بهاری ۹۶
- امتحان زن‌ها با غذا ۱۰۰
- رقص خیال و حقیقت ۱۰۳

- آیا خواندن رمان ذهن‌مان را روشن‌تر می‌کند؟ ۱۰۷
- زنها و رمان‌ها ۱۱۱
- خلق کردن یک هیولا ۱۱۵
- دوست ۱۱۸
- می‌خواستم روی پنجره‌های خاکستری روزنه‌ای باز کنم ۱۲۳
- تاریخ‌های پنهان در نامه‌ها ۱۲۶
- کارهای مخصوص زنان ۱۳۰
- آن‌ها و خانم‌هایشان ۱۳۴
- تبسم زرد ۱۳۹
- شب ۱۴۳
- گوشت‌خواران و گیاه‌خواران ۱۴۶
- به رابطه‌ی خواهرانه احتیاج داریم ۱۴۹
- آیا پسرها گناهان پدرها را به گردن می‌گیرند؟ ۱۵۳
- با آرزوی روزهای بدون تهمت ۱۵۸
- آیا انسان عوض می‌شود؟ ۱۶۲
- پدرها و تحولات اجتماعی ۱۶۷
- دنیای بدون جنگ ۱۷۰
- این یک قصه است ۱۷۳
- هنگام به یاد آوردن فاخته ۱۷۶
- مجازات اعدام ۱۸۰
- دو زن ۱۸۴
- حرف‌های ممنوعه ۱۸۷
- حق آموزش به زبان مادری ۱۹۰
- پسرهای ناموفقِ پدرهای موفق ۱۹۴
- سه شکل دشنام ۱۹۸
- درس‌های ادبیات از ادبیات سرچشمه می‌گیرد ۲۰۲
- دموکراسی خسته ۲۰۵
- آیا کتابی هست که شایسته‌ی ممنوع شدن باشد؟ ۲۱۰
- در مورد رؤیاها ۲۱۴
- عدم توانایی گفتمان ۲۱۹
- ما و درک‌مان از دولت ۲۲۲
- یک جامعه کی پژمرده می‌شود؟ ۲۲۶
- رؤیا ۲۲۹
- کودکی‌ام در انتظار پدرم گذشت ۲۳۲

تبعید داوطلبانه، غربت اجباری

رمان نویس‌ها موجودات عجیبی هستند که تشکیل یافته‌اند از گوشت و استخوان و هوش و قلبی با احساس؛ آشفته‌گی‌ای که در اعماق‌شان ریشه دوانده، غرور بی‌حدومرزی که درون‌شان را در بر گرفته است. آدم‌هایی که در جست‌وجوی چیزی هستند و عاشق نامیرایی‌اند.

ورطه‌ای که به این راحتی نمی‌شود از آن بیرون آمد.

ما خدایان کوچکی هستیم، یعنی روی کاغذ و میان کتاب‌ها. زندگی را رسم می‌کنیم، شخصیت‌ها را خلق می‌کنیم، خیال می‌کنیم کار ما همین است. طلبکار هستیم، آن هم خیلی. ته دل‌مان انتظار داریم از ما تقدیر و تمجید شود. دوست داریم اطرافیان‌مان شیفته‌ی ما شوند؛ با این که می‌دانیم این، توقع بیهوده‌ای است. فکر می‌کنیم درست در مرکز هستی قرار گرفته‌ایم، برای همین چنین توقعی داریم. و این انتظارمان هیچ نقطه‌ی پایانی ندارد. در قدم بعدی به این فکر می‌کنیم که مرحله‌ی بعدی را پشت سر بگذاریم. اما خبر نداریم خیال نامحدودی که به ما الهام می‌دهد، در آن واحد برای ما هم زهر محسوب می‌شود، هم پادزهر. قصه‌ها، قصه‌های دیگر را خلق می‌کنند. هیچ‌وقت نوشته‌هایمان نمی‌تواند قانع‌مان کند، برای همین همیشه به فکر نوشتن چیزهای دیگر هستیم. با قناعت میانه‌ای نداریم. برای همین

چون زیاد همدیگر را دوست نداریم، چون در آینه‌ی همدیگر تنها صورت خود را می‌بینیم، تنها رمان‌نویس‌ها هستند که از ادبیات سودی نمی‌برند. از حوزه‌های دیگری بهره می‌برند. رمان‌نویس نه می‌تواند نسبت به روان‌شناسی بی‌اعتنا بماند، نه نسبت به فلسفه‌ی ادیان، نه به تاریخ، نه به علوم، نه به جامعه‌شناسی و نه (به‌خصوص در کشورهای هم‌چون کشور ما) به سیاست. کار رمان‌نویس ایجاد همدلی است. کم کردن فاصله‌ای که بین «ما» و «آنان» است. برانگیختن کسانی که کنار ایستاده‌اند، به یاد آوردن چیزهایی که از یاد رفته است، یافتن پناهگاهی برای پناه گرفتن در مرحله‌ای از حیات که علم و وجدان در حال فرسایش و نابودی است، انتقاد از رابطه‌ی میان مرکز و حاشیه، درک طرف مقابل، حمایت از مظلوم، پشتیبانی از اقلیت و کسانی که گرفتار گرداب دشواری‌ها شده‌اند. رمان‌نویس نمی‌تواند نسبت به چنین جزئیاتی بی‌اعتنا بماند. زیرا سروکارش با تفاوت‌ها و تبعیض‌ها است. رمان‌نویس باید از تعمیم‌های خشن و بدون منطق دوری کند و با جزئیات بسیار کوچک، به زندگی طراوت و رنگ ببخشد. کار رمان‌نویس کمی هم شبیه دریانوردی است. باید خواننده را از پیله‌ی گرم و راحتش بیرون بکشد و به سفری غیرمنتظره دعوتش کند؛ به سفری با پایانی مجهول، سفری که ما را به مبارزه با امواج و دزدان دریایی دعوت می‌کند، ما را به سمت ماجراهای جدید می‌کشاند. دغدغه‌ی رمان‌نویس درک زندگی است، توضیح چیزی است که قابل درک نیست، نشان دادن چیزی است که قابل رؤیت نیست، گاهی زیر نور کم‌سو و زرد چراغ، گاه زیر نور سفید و زنده‌ی چراغ مهتابی. حرفه‌ی رمان‌نویس این است که خودش را جای دیگران بگذارد، از «من» خود دور شود. تقدیر رمان‌نویس این است که فرسنگ‌ها دورتر از مبدأ زندگی‌اش باشد، به سرزمین‌هایی ناشناخته برسد، در آن سرزمین‌ها گم شود. درحقیقت بزرگ‌ترین آزمون رمان‌نویس این است که بتواند هستی خویش را به نیستی بدل کند.

خلاصه، نویسندگی کار کسانی نیست که محتاج محبت دیگران هستند. نویسندگی حرفه‌ای نیست که با عقل و منطق جور دربیاید. وقتی نویسنده می‌شوی، باید مورد بی‌مهری و آزار قرار گرفتن و سوءتفاهم را تحمل کنی. من در طول زمان، همه‌ی این‌ها را دیدم و قبول کردم. اما در زندگی تنها یک گروه از آدم‌ها را نتوانستم درک کنم: «آدم‌های ازخودراضی» را. من در کنار آدم‌هایی که ذهنی آشفته دارند، بیشتر احساس راحتی می‌کنم، کنار آدم‌هایی که نقصی در کارهایشان هست، روحی آزرده و ذهنی مُردد دارند؛ آدم‌هایی که روحی زمستانی دارند... اگر تبعید فصلی داشته باشد، به‌نظر شما کدام فصل خواهد بود؟ آیا بهار با شکوفه‌ها و امیدهایش خواهد بود یا پاییز با غم و اندوهش؟ ادوارد سعید در آن کتاب فوق‌العاده‌اش^۱ برای انسان در تبعید از اصطلاح «روح زمستانی» استفاده کرده و به شرح این گروه از انسان‌ها پرداخته است. تبعید می‌تواند «داوطلبانه» باشد یا «اجباری». ممکن است به‌شکل باری به‌نظر برسد که به‌زور روی دوشش گذاشته شده، یا به‌اختیار آن را پذیرفته است. در تبعید ممکن است چیزهایی به‌دست آورید، به‌مقام برسید، تقدیر شوید، مورد توجه قرار بگیرید. اما همیشه یک حس نقصان و ناتمامی وجود دارد. حسی که نمی‌توانید آن را با کسی در میان بگذارید. کلمات در گلویتان گیر می‌کند. در این دنیا سه گروه وجود دارند: گروه اول آن‌هایی که یک جا ساکنند، گروه دوم مهاجرها، گروه سوم تبعیدی‌ها؛ ادوارد سعید چنین نظری دارد. این مسئله را هم از نظر جغرافیایی می‌توان بررسی کرد، هم به‌عنوان مسئله‌ای ذهنی. آدم‌های ساکن در یک جا، انسان‌هایی هستند که عقاید خویش را تأیید می‌کنند و شیفته‌ی خود هستند، یعنی همان «آدم‌های ازخودراضی». مهاجرها کسانی هستند که در طول زمان عوض شده‌اند، اما دیگر به این راحتی‌ها عوض نخواهند شد، یعنی

۱. روشنفکر در تبعید، غریبه‌ی در حاشیه، ادوارد سعید، ترجمه‌ی تونجای بیرکان، نشر آیرینتی، ۲۰۰۴ (نویسنده).